

دلتنگی‌های مادر ایران

گفت‌وگو با مادر شهیدان «اسماعیل و ابراهیم فرجوانی» که یک دخترش هم ۸۵ درصد جانبازی دارد

و این روزها علاوه بر کار آفرینی برای ۳۰۰ خانم بی سرپرست، مسئول ۳۰ تیم فوتبال در اهواز برای تربیت نوجوانان هم هست به مناسبت روز تکریم مادران و همسران شهدا



مجید حسین زاده | روزنامه‌نگار



پیکر یکی از پسرهایش
بعد از ۸ بار مجروح شدن و
شهادت تا سال‌ها مفقود شده
بود و پیکر پسر دیگرش هم بدون سر

پرونده

به وطن برگشت. اما فقط به این دلیل که داغدار ۲ پسر عزیزش شده، به او لقب «مادر ایران» نداده‌اند. او را مادر ایران صدا می‌کنند، به خاطر تلاش‌های شبانه‌روزی‌اش در پشت جبهه‌ها برای کمک به رزمندگان در ۸ سال دفاع مقدس، به خاطر تلاش‌هایش در جبهه اقتصادی بعد از پایان جنگ تحمیلی، به خاطر کار آفرینی‌هایش برای بیش از ۳۰۰ خانم بدوی سرپرست، به خاطر دغدغه‌هایش برای نوجوان و جوانان شهرش با سرپرستی ۳۰ تیم فوتبال، برای احداث یک یتیم‌خانه و ... «عصمت احمدیان» مصداق شیرینی ایرانی است که جز افتخار، چیزی در کارنامه زندگی خود ندارد. مادر شهیدان اسماعیل و ابراهیم و جانباز نسرين فرجوانی، کسی است که داستان زندگی‌اش می‌تواند برای تک‌زنان ایرانی یک الگو برای خوب زیستن باشد. او متولد سال ۱۳۲۴ در روستای باغبهادران استان اصفهان است که بعد از ازدواج به اهواز مهاجرت می‌کند. در پرونده امروز زندگی‌سلام و در سالروز رحلت حضرت ام‌البین(س) که به نام‌روز تکریم مادران و همسران شهدا نام‌گذاری شده، به سراغ خانم احمدیان رفتیم تا برای آواز فرزندان شهیدش، سبک زندگی‌اش، دلتنگی‌هایش و ... بگویید. در خور ذکر است کتاب خاطرات شفاهی «عصمت احمدیان» به نام «مادر ایران» نوشته «نور الهدی ماه‌پری» منتشر شده و در بازار موجود است.

در زندگی سلام امروز بخوانیم:

آیا زیستن و نگهداری تخم مرغ در یخچال ضروری است؟

دام‌گلیه‌های نابودگر در زندگی مشترک

اختلال خودبیمارانگاری ۸۴ درصد مرگبارتر از خودبیماری

طنز! این آلودگی بود یا لوله بخاری کیهانی؟

برای ۳۰۰ نفر از خانم‌ها اشتغال‌زایی کردم

خانم «احمدیان» بعد از دوران دفاع مقدس و شهادت ۲ پسرش، با فکر خلاق و روحیه تلاشگری که داشته، دست به کار آفرینی هم زده است. او در این باره می‌گوید: «بله، من الان تولیدی پوشاک دارم. همچنین کارگاه قالی‌بافی و گلیم‌بافی دارم. ۳۰۰ تا خانم بی سرپرست و بدسرپرست زیر نظر من هستند که در بازارچه‌های مختلف برای آن‌ها فرصت‌های کسب درآمد فراهم شده تا از چیزهایی که خودشان کار آفرینی و تولید می‌کنند، به فروش برسانند. الان یک یتیم‌خانه هم دارم که در دو مقطع سنی از ۱۲ تا ۱۷ ساله و از ۱۷ تا ۳۰ ساله، میزبان دخترهاست.»



هرچه درآمد دارم در راه نیکوکارانه صرف می‌شود

از او می‌پرسم که هزینه‌های سرپرستی تیم‌های فوتبال، کار آفرینی، وام‌های قرض‌الحسنه‌ای که به نیازمندان می‌دهد، یتیم‌خانه‌اش و ... را از کجا فراهم می‌کند که می‌گوید: «نمی‌خواهم بگویم که وضع من خیلی خوب است که می‌توانم همه این‌ها را خودم انجام بدهم. من هر چه درآمد دارم در راه نیکوکارانه صرف می‌شود، ما هر چه در می‌آوریم، خرج همین امور می‌کنیم. البته مردم هم خیلی به من لطف دارند و از همه آن‌ها ممنون هستم چون کمک‌های مالی زیادی به من برای انجام این امور می‌کنند و بیشترشان هم در خفا و پنهانی این کارها را انجام می‌دهند. ان شاء ... خداوند در دنیا و آخرت به همه نیکوکاران جزای نیکو بدهد.»

خاک ایران قهرمان پرور است

«چراغ خانه مادر است، قلب خانه مادر است، امید فرزند، مادر است. از دامن زن، مرد به معراج می‌رود. خاک ایران قهرمان‌پرور است و از مادران ایرانی خواش می‌کنم که برای تربیت فرزند وقت بگذارند چون ثمره‌اش را خواهند دید. هر مادری که مراقب دینش باشد، مراقب رفتارهایش باشد، مراقب گفتارش باشد و ... فرزندی تربیت خواهد کرد که باعث افتخار خودش خواهد شد. این مادر شهید در پایان یک خواش هم دارد: «از شما و همه خوانندگان این مطلب خواش می‌کنم که وقتی به حرم امام رضا(ع) رفتید، یک سلام به نیابت از من و پسرهای شهیدم به ایشان بدهید. خداوند یار و نگهدار همه شما باشد.»

ابراهیم خیلی شوخ و عاشق تلاوت قرآن بود

اسماعیل پسر بزرگ‌تر خانم احمدیان، متولد سال ۴۰ و ابراهیم متولد سال ۴۳ بوده است. اولین فرزندى که از این خانواده به شهادت می‌رسد، ابراهیم است. این مادر شهید در باره شهادت پسر دومی‌اش می‌گوید: «ابراهیم در عملیات طریق‌القدس در سال ۱۳۶۰ به شهادت رسید.

اسماعیل مهربان و با همه خوش اخلاق بود

«اسماعیل ۸ بار در جبهه مجروح شد. دست راست، پای چپ و شیمیایی شدن از جراحات او بود تا این که در سال ۶۵، در عملیات کربلای ۴، به شهادت رسید. «خانم احمدیان در باره ویژگی‌های شخصیتی پسرش می‌گوید: «اسماعیل را خیلی دوست داشتم. بسیار مهربان و خوش خلق بود. امیدم بود؛ هم در این دنیا و هم آن دنیا. نوزده سال بیشتر نداشت که فرمانده گردان شد. او همچون برادرش ابراهیم، ده‌صدساله‌ر ایک‌شبه‌طی کرد و رفت. من به آن‌ها غبطه می‌خورم. من این پسرها را بزرگ کردم اما جز این که رضای خدا برای‌شان در اولویت باشد، چیزی در رفتارها و گفتارشان ندیدم. حتی یک بار به یاد ندارم که پاهای‌شان را در جایی که من و پدرش حضور داشتیم، دراز کرده باشند. هیچ وقت زمانی که با آن‌ها بیرون می‌رفتم، جلوتر از من و پدرشان راه نمی‌رفتند. هر چه از خوبی آن‌ها بگویم، کم است.»



دخترم در ۱۴ سالگی، ۸۵ درصد جانباز شد

ابراهیم و اسماعیل تنها فرزندان خانم احمدیان نبودند که در جبهه حاضر شدند و در برابر دشمن به دفاع از میهن پرداختند. دختر این مادر هم جانباز شده است. او در

از زیستن لباس رزمنده‌ها تا پختن شبانه‌غذا

این مادر شهید در باره فعالیت‌های خودش در زمان دفاع مقدس هم می‌گوید: «در آن زمان، از شب تا صبح در خانه غذا می‌پختم و صبح آن‌ها را به رزمنده‌ها می‌رساندم. هر کاری که از دستم برمی‌آمد برای کمک به رزمنده‌ها انجام می‌دادم. از همان ابتدای جنگ تحمیلی، کارم را با پشتیبانی آغاز کردم. اول کارم هم با شست‌وشوی لباس رزمنده‌ها بود. دوخت لباس‌ها را هم انجام می‌دادم. در روزهای ابتدایی جنگ، شهرمان خالی از مردان شده بود و من سعی می‌کردم زنان و کودکان را در حد امکان به شهرهای امن منتقل کنم و با کمک دیگر زنان باقی‌مانده یکی از انبارهای رسیدگی شهر را که تعطیل شده بود، تجهیز کردم تا مایحتاج جبهه از مواد خوراکی، مهمات و اسلحه و لباس را جمع‌آوری کنم و با وانت به جبهه برسانم. جالب است بدانید در دهه ۴۰ که گرفتن گواهی‌نامه برای خانم‌ها به همین آسانی‌ها هم نبود، من گواهی‌نامه‌ام را گرفتم.»



هر لحظه جای خالی پسرهایم را احساس می‌کنم اما ...

از مادر این ۲ شهید بزرگوار می‌پرسم که احتمالاً بارها برای‌تان پیش آمده که دلتنگ پسرهای‌تان شوید. در این مواقع چه کار می‌کنید که این طور توضیح می‌دهد: «ما انسان‌ها اگر می‌خواهیم به جایی برسیم باید برای خودمان الگو انتخاب کنیم. الگوی تمام مادران شهدا من، حضرت فاطمه زهرا(س)، دخترش زینب(س) و مادر حضرت ابوالفضل(ع) یعنی حضرت ام‌البین(س) همسر امیرالمومنین(ع) است. بنابراین باید در برابر سختی‌ها صبر و از خداوند طلب رحمت و مغفرت کرد. من نمی‌توانم به شما بگویم که دلم برای پسرهایم تنگ نمی‌شود. هر روز و هر لحظه، جای خالی‌شان را در خانه‌ام احساس می‌کنم. آن‌ها چراغ خانه‌من و نور چشمانم بودند اما بعد از شهادت‌شان، بردباری را انتخاب کردم. زندگی سایه روشن دارد، تلخی و شیرینی دارد. من هر چه را که خدا بر ایمنم رفته است، پذیرفته‌ام. می‌دانم که به این دنیا آمده‌ایم که امتحان پس بدهیم و بعد هم برویم. خدا را شکر می‌کنم که به من طاقت تحمل و صبر را داده است. خدا کوه را می‌بیند و آن همه برف روی آن می‌باراند، حتماً من را کوه دیده که این برف‌های مشکلات و سختی را روی من بارانده است. همیشه جلوی دیگران خودم را شاد و بارو حیه نشان می‌دهم و گریه نکرده‌ام، حتی اگر دلم پر از غم و غصه باشد.»



اهواز دختر ۱۴ ساله ام‌نسرين، زمانی که در حال فعالیت در پشت جبهه بود، مجروح شد. او هم در ستاد پشتیبانی مسجد برای جبهه‌ها کار می‌کرد. وقتی بعد از بمباران برای اولین بار او را در بیمارستان دیدم، نیمی از صورت و زبانش نبود.

هدفم از سرپرستی ۳۰ تیم فوتبال، تربیتی است

کمتر کسی می‌داند که مادر شهیدان اسماعیل و ابراهیم فرجوانی سرپرست ۳۰ تیم فوتبال در اهواز است. خودش در این باره می‌گوید: «۳۰ تیم فوتبال هم دارم که از نظر تربیتی، دارم با آن‌ها کار می‌کنم. البته من اصلاً فوتبالی نیستم اما در حاشیه شهرمان یک منطقه بزه‌پرور است و من دنبال این هستم که نوجوانان شهر، استان و کشورمان به راه راست هدایت شوند. من احساس کردم که باید آن‌جا کار فرهنگی کرد. یک بررسی و پرس‌وجو کردم، دیدم که بچه‌های آن‌جا علاقه زیادی به فوتبال دارند. بنابراین تصمیم گرفتم برای کار فرهنگی، اول آن‌ها را با کمک فوتبال جذب کنم. به مدیریت ورزشگاه تختی، فرمانده سپاه استان، سازمان تبلیغات، اداره کل ورزش خوزستان و چند ارگان و نهاد در استان برای پیگیری مسئله زمین، لباس، کفش ورزشی و حتی توپ هم مراجعه کردم تا شرایط بهتری برای‌شان فراهم کنم. به تازگی یکی از این بچه‌ها به عمان به عنوان لژیونر رفت و چند نفری هم کشورهای دیگر رفتند و یکی از آن‌ها به سپاهان رفته است.

